

وانگ تی‌یا*

ترجمه: محسن محبی



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جهان سوّم و حقوق بین الملل

* «وانگ تی‌یا (Wang Tieya) ، در سال ۱۹۱۳ تولّد یافته و تحصیلات خود را در چین (۱۹۳۳: لیسانس، و ۱۹۳۶: فوق لیسانس از دانشگاه ملّی Tsinghua چین) و نیز در انگلستان (۱۹۳۷-۱۹۳۹: مدرسه علوم اقتصادی لندن) انجام داده است. از سال ۱۹۴۰ در دانشگاه ملّی Wuhan و نیز دانشگاه مرکزی ملّی تدریس نموده و از سال ۱۹۴۷ در دانشگاه پکن استاد حقوق بین الملل و نیز روابط بین المللی بوده است. پروفیسور وانگ از سال ۱۹۶۹

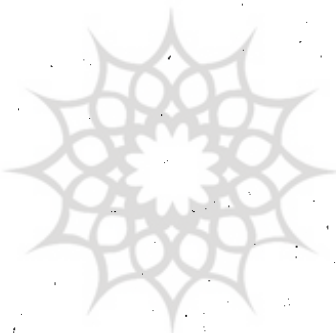


ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

→
مشاور حقوقی هیئت نمایندگی چین در سیزدهمین کنفرانس سازمان ملل در مورد حقوق دریاها بوده است. وی هم اکنون قائم مقام انجمن چینی حقوق بین الملل و همچنین ویراستار مسئول سالنامه حقوق بین الملل چین می باشد. نامبرده در سال ۱۹۸۱ به عنوان عضو انستیتوی حقوق بین الملل برگزیده شد و در سال ۱۹۸۲ نیز به عنوان عضو مشاور شورای کانادائی حقوق بین الملل انتخاب گردید.»

مقاله حاضر از کتاب زیر که حاوی مجموعه مقالاتی در زمینه پاره ای موضوعات حقوق بین الملل است، انتخاب و ترجمه شده است. ضمناً عناوین و شماره گذاریها از مترجم می باشد و نیز پانویسهای نویسنده در پایان مقاله آمده است. «مترجم»

The Structure and Process of International Law: Essays in Legal Doctrine and Theory, by:
R.ST. J. Macdonald, Douglas M. Johnston, 2nd ed - 1916, Kluwer. p. 955.



I

مقدمه

۱. پیدائی متوالی کشورهای جدید و نیز پدید آمدن جهان سوم یکی از مشخص‌ترین وجوه روابط بین‌الملل معاصر و نیز حقوق بین‌الملل معاصر بوده است. اگر درست باشد که پدید آمدن کشورهای سوسیالیستی پس از انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷، حقوق بین‌الملل سنتی را به انگاره‌های خاص سوسیالیستی درآورده، این واقعیت هم درست خواهد بود که پیدائی کشورهای جدید و ایجاد جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم، از حقوق بین‌الملل معاصر تعریف و مفهومی دوباره به دست داده است. در چند دهه اخیر، بسیاری از مؤلفان حقوق بین‌الملل تأثیرات روابط بین‌الملل جدید بر حقوق بین‌الملل را مورد بحث قرار داده‌اند. پس از جنگ جهانی دوم، ماهیت روابط بین‌الملل بسرعت دگرگون شد و

برای حقوق بین‌الملل چاره‌ای جز تأسی و سازگار شدن با این دگرگونیها وجود نداشت. مک‌وینی در کتاب اخیر خود به نام «درگیری و سازش: حقوق بین‌الملل و نظم جهانی در دوران انقلاب» به این نکته پرداخته که دنیای جدید «دورانی انقلابی» را می‌گذراند و با اینکه تمام تاریخ مدون عبارت است از «روند انقلابها یا حداقل دگرگونیها» ولی عصر حاضر با روزگاران نخستین تاریخ سخت متفاوت است؛ چرا که اکنون عصر «انقلاب جهانی» است؛ انقلابی که از نظر قلمرو و نیز شدت، بی‌سابقه است. به هر حال، وجه مشخصه عصر کنونی همانا وقوع «یک سلسله انقلابهای پی‌درپی» است.^۱ اگر مفهوم صحیحی از «انقلاب» را در نظر آوریم، آنگاه نظر مک‌وینی جامع و مانع و فاقد استثناء خواهد بود.

انقلابی که مورد نظر مک‌وینی است، دارای چهار وجه است: وجه سیاسی، وجه ایدئولوژیک، وجه اقتصادی و وجه علمی. به نظر وی، برجسته‌ترین تحولات سیاسی از جنگ جهانی اخیر بدین سو، روند استعمارزدائی و پیدایش ملل جدید به دنبال این روند می‌باشد.^۲ مؤلف دیگری به نام الیاس نیز با همین نظر موافق است و می‌نویسد: «از پایان جنگ جهانی دوم توسعه حقوق بین‌الملل عمومی از دو عامل تأثیر پذیرفته است: اول، رشد و تولد پی‌درپی و بی‌سابقه نهادها و مؤسسات بین‌المللی، و دوم، پیدایش و ایجاد دولتهای مستقل در سرزمینهایی که قبلاً تحت استعمار بریتانیا، فرانسه، بلژیک و هلند بودند.^۳ برای تعیین و ترسیم وجوه مشخصه روابط بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم سخنان بسیاری می‌توان گفت: ولی مهمترین این وجوه عبارت است از: تولد ملل مستقل جدید، رشد روزافزون تعداد سازمانهای بین‌المللی، ایجاد و پایه‌گذاری نظام اقتصادی بین‌المللی نوین و ترقی سریع علوم و فنون، که این پدیده‌ها در مقیاس وسیعی بر حقوق بین‌الملل نیز اثر گذارده‌اند.^۴ روابط بین‌المللی معاصر به شیوه‌های بسیار متعدده و متنوعی مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است، ولی همگان در این نکته هم‌ عقیده‌اند که تولد کشورهای جدید و نیز پیدایش جهان سوم نقشی قاطع در این باب ایفا

نموده است. همانطور که آناند اشاره نموده، عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، دورانی است که تغییرات بزرگ بطور بی سابقه‌ای در آن رخ داده است: «از جمله مهمترین دگرگونی‌هایی که در طول چند سال اخیر رخ داده، گستردگی افقی جامعه بین‌المللی است.»^۵

لیزیت زین یکی دیگر از مؤلفان است که عقیده دارد «استعمارزدائی و پیدایش کشورهای جدید از جمله مهمترین عوامل تغییراتی است که در چند دهه اخیر رخ داد است.»^۶

مفهوم جهان‌سوم

۲. «جرمان سوم» دارای مفهوم سیاسی وسیعی است. تقسیم‌بندی استراتژیک دنیا به سه جهان مبتنی بر یک تحلیل علمی از روابط بین‌المللی پس از جنگ و نیز توسعه و چشم‌اندازهای آینده آن بوده است. بصوریکه مانو بیان کرده است، «ایالات متحده و روسیه شوروی، دنیای اول، سارمی روند و ژاپن، اروپا و کانادا دنیای دوم و ما دنیای سوم. جهان سوم دارای جمعیتی بسیار زیاد است. آسیا بجز ژاپن، سراسر افریقا، و نیز امریکای لاتین نیز متعلق به جهان سوم هستند.»^۷ اما نویسندگان غربی تقسیم‌بندی دیگری نموده‌اند: ایالات متحده و سایر ملل غرب، جهان اول؛ روسیه شوروی و کشورهای اروپای شرقی که دارای حکومت باصطلاح کمونیستی هستند، جهان دوم؛ و کشورهای در حال توسعه، جهان سوم. البته همگان عقیده دارند که آسیا، افریقا، امریکای لاتین و سایر کشورهای در حال توسعه در شمار جهان سومند؛ لیکن «اینکه جهان سوم در شکل‌بندی روابط بین‌المللی جدید و نیز در توسعه حقوق بین‌الملل معاصر، نقش فزاینده و مهمی ایفا می‌کند، اینجاست که نظر کمی وجود دارد.

برای تعریف «کشورهای جدید»، عبارات متعددی به‌کار رفته که هر کدام از دیدگاه متفاوتی بیان گردیده است. بی‌شک عبارتت...

همه متداولتر است، چنین است: «کشورهائی که جدیداً به استقلال رسیده‌اند»، «کشورهای توسعه نیافته»، «کشورهای غیر متعهد»، «کشورهای آسیائی - آفریقائی» و «جهان سوم». عبارت اول، به دیدگاهی تاریخی اشاره دارد و نیز دارای مفهوم حقوقی معینی است. عبارت «کشورهای توسعه نیافته» و نیز عبارت متداولتر «کشورهای در حال توسعه» مبتنی بر واقعیات اقتصادی خاصی است. عبارت «کشورهای غیر متعهد» یا «کشورهای بی طرف» به موضعگیری سیاسی ویژه‌ای که در راستای روابط بین‌المللی اتخاذ می‌گردد، نظر دارد. «کشورهای آسیائی - آفریقائی» - یا وقتی کشورهای امریکای لاتین هم مورد نظر باشد - «کشورهای آسیائی، آفریقائی و امریکای لاتین»، بر عنصری جغرافیائی تأکید می‌نماید. اما تعبیر «جهان سوم» مفهومی گسترده‌تر از عناوین دیگر دارد؛ چرا که تنها یک مفهوم جغرافیائی که اشاره‌ای به کشورهای آسیائی، آفریقائی و امریکای لاتین داشته باشد نیست، بلکه متضمن مفهومی تاریخی نیز می‌باشد و در برگزیده کشورهایائی است که در چند دهه اخیر به استقلال رسیده‌اند. علاوه بر این، چون «جهان سوم» دارای مفهومی سیاسی است، لذا شامل کشورهای غیر متعهد هم می‌گردد. و نیز چون واجد مفهومی اقتصادی است، از این رو کشورهای در حال توسعه را به ذهن می‌آورد.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

۲

جنبش ضد استعماری و تغییرات کمی کشورها

۴۴. جنبش ضد استعماری و استقلال طلبانه قبل از جنگ جهانی دوم آغاز شده و متوجه فی الواقع این مبارزه به فاصله‌ای نه چندان طولانی پس از جنگ جهانی اول شروع گردید و سپس با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه شوروی نیرو و جانی تازه‌تر گرفت. بسیاری از مؤلفان حقوق پیش‌الصلح در دهه‌های غرب، بزودی متوجه رودرروئی و جدالی که این حرکت‌ها در میان حقوق‌تین الملل کلاسیک خواهد داشت، شدند و دریافتند

که عناصر بسیاری در روابط بین‌المللی در آستانهٔ تحوّل و تغییر است و پیش‌بینی کردند که همین امر موجب خواهد شد که در حقوق بین‌الملل نیز تغییراتی بوجود آید.

کانز به آنچه انگیزه‌های ضداستعماری نام دارد یعنی به جنبش انفجارگونهٔ ضداستعماری در آسیا و آفریقا، توجه خاصی نموده است.^۸ البته باید گفت که جریان ضداستعماری و پیدایش کشورهای جدید و نیز ایجاد جهان سوم همگی از اولین پدیده‌های پس از جنگ جهانی دوم در روابط بین‌المللی بوده‌اند که پی‌بردن به تأثیرگذاری کامل آنها در حقوق بین‌الملل تا مدت‌ها بطول خواهد انجامید. «نوین بودن» حقوق بین‌الملل پس از جنگ از جانب بسیاری از مؤلفان حقوق بین‌الملل مورد تأکید قرار گرفته است. الوارز معتقد است که «نظام جهانی نوین»، «حقوق بین‌الملل جدیدی» را نیز اقتضا می‌کند.^۹ الیاس از «تحوّل در حقوق بین‌الملل معاصر» سخن گوید.^{۱۰} کانز این مطلب را صریح‌تر بیان می‌کند و میان حقوق بین‌الملل جهانی اول و دوم و حقوق بین‌الملل که پس از جنگ جهانی دوم بوجود آمده، تفاوت قائل است: اولی را «حقوق بین‌الملل جدید» و دومی را «جدیدترین حقوق بین‌الملل» می‌نامد.^{۱۱}

۴. تأثیراتی که جهان سوم در حقوق بین‌الملل داشته، از جمله موضوعات مهمی است که مورد توجه بسیاری از کسانی که با حقوق بین‌الملل سرو کار دارند، قرار گرفته است. حقوقدانان بین‌المللی از همان اوایل سالهای ۱۹۵۰ تا سالهای ۱۹۶۰ (سال ۱۹۶۰ آغاز اولین نقطهٔ عطف در جنبشهای ضداستعماری است) این موضوع را مورد بحث قرار دادند. همچنین مؤلفان زیادی در کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین و نیز اروپا و امریکای شمالی، کتابهای تحقیقاتی متعددی در این زمینه نوشتند و منتشر کردند. به هر حال، موقعیت و وضعیت جهان سوم بسرعت رو به رشد می‌رود؛ از این رو تأثیرات آن در حقوق بین‌الملل از جمله موضوعاتی است که حقوقدانان بین‌المللی و بالاخص چینی — به اعتبار اینکه چین نیز عضو کشورهای جهان سوم و در حال توسعه است — باید بدان توجه نمایند و نظر داشته باشند.

۵. در چند دهه اخیر، آشکارترین تغییر در روابط بین‌المللی، تغییر کمی بوده است؛ چرا که در طول این دوره بر شمار کشورها به صورت قابل ملاحظه‌ای، افزوده شد. البته همین تغییرات کمی لامحاله به تغییرات کیفی منتهی خواهد شد.

هدف کنفرانس برلین که در پایان قرن نوزدهم تشکیل گردید، گفتگو درباره مسائل افریقا بود؛ اما فقط ۱۰-۱۲ یا کمی بیشتر، از کشورهای افریقائی در آن شرکت داشتند. با اینکه حتی یک نماینده از کشورهای افریقائی در اجلاس کنفرانس شرکت نداشت، ولی کنفرانس برای خود حق «قانونگذاری بین‌المللی» قائل گردید. کنفرانسهای صلح لاهه در سال ۱۸۹۹ و نیز در سال ۱۹۰۷، «کنفرانسهای بین‌المللی» نامیده می‌شدند. شرکت‌کنندگان در این کنفرانسها برای خود وظیفه بسیار بزرگی قائل بودند: بسامان کردن مقررات جنگ و نیز برقرار نمودن نظامی بمنظور حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، در حالیکه کمتر از ۲۴ کشور در اولین کنفرانس صلح لاهه شرکت داشتند که تقریباً بیشتر آنها از اروپا یا امریکا بودند. ولی کشورهایی که در دومین کنفرانس مشارکت داشتند بیشتر بودند و بالغ بر ۴۴ کشور می‌شدند که فقط ۴ تای آنها از آسیا - بجز ژاپن - بودند و از افریقا کشوری شرکت نداشت. در میثاق جامعه ملل که پس از جنگ جهانی اول تصویب شد، فقط ۴۵ کشور و عضو مؤسس بودند که در بین آنها کشورهای متعددی از امریکای لاتین حضور داشتند؛ ولی از آسیا فقط ۶ کشور و از افریقا ۲ کشور بودند. اما بعدها تعداد آنها به ۶۰ کشور بالغ گردید و تنها ۵ کشور از آسیا به این مجموعه افزوده شدند. حتی در آن موقع، غیر از کشورهای امریکای لاتین که در قرن نوزدهم به استقلال نائل شده بودند، بخش عمده جهان هنوز از مستعمرات و کشورهای وابسته که شرط لازم برای حضور و عضویت مستقیم در روابط بین‌المللی را نداشتند، تشکیل می‌گردید.

۶. پس از جنگ جهانی دوم، یک دگرگونی اساسی رخ داد: گروه زیادی از مستعمرات به استقلال رسیدند: ۱۱ کشور در ۵ سال اول پس

از جنگ، ۸ کشور در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹، ۴۴ کشور در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹، ۲۴ کشور در سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ و دو کشور در سالهای ۱۹۸۰ به بعد. در میان این ۸۹ کشور جدید التأسيس، ۴۸ کشور یا بیش از نیمی از آنها از آفریقا، ۲۲ کشور یا حدود یک چهارم آنها از آسیا، ۱۰ کشور از امریکای لاتین، ۹ کشور از اقیانوسیه و بالاخره یک کشور از اروپا بوده اند. اگر ۳۰ کشوری که قبل از جنگ جهانی دوم به عضویت میثاق ملل درآمدند (۷ کشور از آسیا، ۳ کشور از آفریقا و ۲۰ کشور از امریکای لاتین) جزو این مجموعه بشمار آیند، آنگاه کشورهای جدید التأسيس، اکثریت را در میان ۱۶۰ کشور فعلی جهان دارا خواهند بود. به این ترتیب روشن است که روابط بین المللی، دگرگونی کمتی سریع و باور نکردنی را پس از جنگ جهانی دوم پشت سر گذاشته است.

۷. این دگرگونی کمتی که سیر تاریخی آن فوقاً مورد بررسی قرار گرفت، بزودی در سازمان ملل جا افتاد. سازمان ملل در تاریخ تأسیس، ۵۱ عضو اصلی داشت که از بین آنها ۲۰ کشور متعلق به امریکای لاتین و فقط ۸ کشور از آسیا و ۳ کشور از آفریقا بودند. بعد از پیدایش متوالی کشورهای جدید متعاقب جنگ جهانی دوم، عضویت در سازمان ملل نیز اجباراً افزایش یافت. در سال ۱۹۶۰ که نقطه عطفی در جنبش ضد استعماری بشمار می رود، ۱۷ کشور جدید به سازمان ملل وارد شدند که از آنها، یک کشور از آسیا بوده و ۱۶ کشور از آفریقا. تا پایان سال ۱۹۶۰، اعضای سازمان مذکور به ۱۲۷ کشور بالغ گردیدند که ۵۹ کشور یا ۴۶/۵٪ کل آنها از جمله کشورهای جدید الاستقلال بوده اند.

اگر اعضای اصلی سازمان ملل را که قبلاً مستعمره بودند و سپس استقلال یافتند در این مجموعه محسوب کنیم، آنگاه معلوم خواهد شد که تا آن موقع جهان سوم بتحقیق افزون بر نیمی از آرای مجمع عمومی را دارا بوده است. از میان ۱۵۷ عضو فعلی سازمان ملل، ۸۸ کشور پس از جنگ جهانی دوم استقلال خود را به دست آورده اند و اگر کشورهای استقلال یافته آسیا، آفریقا و امریکای لاتین قبل از جنگ دوم

به این ۸۸ کشور اضافه شوند، در این صورت فعلاً ۱۲۲ کشور جدیداً استقلال در سازمان ملل وجود دارند که تقریباً ۷۸٪ کشورهای عضو را در بر می‌گیرند.

۸. کشورهای جهان سوم که به عنوان یک مجموعه بیش از ۷۰٪ کل جمعیت جهان و نیز ۵۸٪ کره زمین را دارا هستند، همگی از یک نوع نیستند. بعضی جمعیت زیادی دارند و برخی کم؛ بعضی سرزمین وسیعی دارند و پاره‌ای محدودتر؛ بعضی سن فرهنگی بسیار طولانی دارند و بقیه تازه دست‌اندرکار توسعه فرهنگ خاص خود هستند؛ بعضی بسیار ثروتمندند و بقیه بشدت فقیر. در بین آنها، هم می‌توان کشورهایی را یافت که محاط در خشکی اند و هم کشورهایی که به صورت جزیره هستند یا کشورهایی که دارای ساحل می‌باشند؛ ایضاً کشورهایی که از نظر جغرافیائی در موقعیتی ممتاز یا بالعکس در وضعیتی نامساعد قرار دارند. آیا می‌توان کشورهایی اینگونه متفاوت و متنوع را یکجا تحت عنوان واحدی قرار داد؟ آری، چنین امکانی وجود دارد؛ چرا که این کشورها تاریخی یکسان دارند: تاریخی سراسر ستم عذاب دهنده، استثمار و توهین. این کشورها دارای تجربه‌ای مشترک نیز هستند: بسر آوردن کوششی تلخ برای خلاص شدن از فرمان استعمارگران و به دست آوردن استقلال و آزادی. هم اکنون در مهلکه‌ای مشترک نیز بسر می‌برند: از نظر سیاسی چندان وزنی به آنها داده نمی‌شود، اقتصادی توسعه نیافته دارند و از نظر تکنولوژی عقب مانده بشمار می‌روند. تاریخ مشابه، مشکلات فعلی یکسان و آرمانهای واحد آنها، عناصری هستند که این کشورها را به مجموعه‌ای به نام جهان سوم مبدل می‌سازد که بحق باید از آن بیمناک بود. این کشورهای از نظام بین‌المللی پیشین ناراضی اند و مصممند آن را دگرگون سازند.^{۱۲}

کشورهای جدید و حقوق بین الملل

۹. حضور و مشارکت این کشورها در روابط بین الملل، ساختار جامعه بین المللی را از اساس دگرگون کرده است. حقوق بین الملل هنوز هم عمدتاً همان حقوق بین دولتها است و مادام که چنین است، باید بر حسب تغییراتی که در روابط بین همان دولتها صورت می پذیرد، دگرگون شود و تحول یابد.

موضوع * اصلی حقوق بین الملل دولتها هستند، ولی صرفاً ذینفع اصلی امتیازات و حقوقی که حقوق بین الملل مقرر می دارد، بشمار نمی روند، بلکه همچنین عهده دار اصلی وظایفی نیز هستند که همان حقوق بین الملل مشخص می نماید. بعلاوه دولتها در ایجاد و ساختن حقوق بین الملل نیز نقشی فعال دارند؛ چرا که برای وضع اصول و قواعد مبتنی بر کردار و سلوک بین المللی، قدرت اولیه از آن آنها است. ۱۳ در گذشته، دولتهائی که به عنوان موضوع حقوق بین الملل شناخته شده بودند، بین ۱۰ تا ۴۰ کشور بودند. قسمت اعظم جهان بوسیله قطبهای انحصاری استعمار کنترل و اداره می شد. مستعمرات قبل از آنکه موضوع حقوق بین الملل بشمار آیند، اهداف آن بودند و در نتیجه کوچکترین فرصتی برای مداخله و مشارکت در ساخت اصول و قواعد حقوق بین الملل نداشتند. به قول شکیری نماینده عربستان سعودی در کنفرانس حقوق دریاها در سال ۱۹۵۸ «حقوق ملتها، ساخته و پرداخته دست تعدادی از دولتها، کشورها و امپراتوریهها است و سایر کشورها فی الواقع و صرفاً هدف این حقوق بشمارند و نه موضوع آن... چنین روندی در حقوق

* subject: منظور این است که قواعد و اصول حقوق بین الملل نسبت به دولتها به عنوان موضوع و مخاطب حقوق بین الملل شمول دارد. موضوع دیگر حقوق بین الملل، سازمانهای بین المللی هستند. امروزه گاهی فرد را هم به عنوان موضوع حقوق بین الملل ذکر می کنند. «ترجم»

بین الملل، باید پایان پذیرد و ما اجازه نمی دهیم که بیش از این ادامه یابد.»^{۱۴} مستعمرات و کشورهای وابسته را «غیرمتمدن» و یا «نیمه تمدن» می نامیدند و جزء حوزه حقوق بین الملل بشمار نمی آوردند؛ اما امروزه وضع کاملاً فرق کرده است: بیش از ۱۶۰ کشور به عنوان موضوع حقوق بین الملل وجود دارند و ۱۵۷ کشور از آنها عضو سازمان ملل متحدند. این کشورها در وضع و ایجاد تمامی حقوق و وظایف در حقوق بین الملل مشارکت دارند و در شکل بندی اصول و قواعد آن نقشی فعال به عهده گرفته اند. در هر صورت، همین حوادث و دگرگونیهای عظیم، موجب شده که حقوق بین الملل بسرعت توسعه یابد.

۱۰. حقوق بین الملل، به عنوان دستاوردی از تمدن اروپائی، ریشه در غرب دارد. در ابتدا حقوق بین الملل فقط بین خود کشورهای اروپائی اجرا می شد و «منعکس کننده علائق مسیحی - کاپیتالیستی - امپریالیستی آنها بود».^{۱۵} به همین جهت از نظر تاریخی، حقوق بین الملل سنتی به عنوان «حقوق بین الملل اروپائی» یا «حقوق عمومی اروپائی» شناخته شده است. هنگامی که برخی از تغییرات اساسی صورت پذیرفت، پاره ای از مؤلفان غربی حقوق بین الملل، اعلام خطر کردند و هشدار می دادند که حقوق بین الملل در معرض «بحران» واقع شده است. در سال ۱۹۴۷ یعنی کمی پس از جنگ جهانی دوم، اچ. آ. اسمیت کتابی نوشت تحت عنوان «بحران در حقوق بین الملل» و مدعی شد که بنیاد حقوق بین الملل - یعنی عقاید عمومی، فرهنگ و سنن حقوقی که بوسیله کشورهای اروپائی پرداخته شده بود - در معرض تهدید است و حقوق بین الملل با بحران مواجه شده است.^{۱۶} کانز هم همین عقیده را اعلام کرد و نوشت دگرگونیهای پس از جنگ جهانی دوم که حقوق بین الملل ناگزیر بود آنها را پشت سر گذارد، همگی سرنوشتی نامعلوم داشته است. به عقیده وی، طغیان ضد استعماری یکی از بزرگترین عواملی بود که در ایجاد این وضعیت بسیار وخیم دخالت داشته؛ وضعیتی که پایه های حقوق بین الملل را به لرزه درآورده است.^{۱۷} حقوق بین الملل سنتی یعنی حقوق بین الملل غربی، فی الواقع نیز با بحران

روبرو شده بود؛ منتهی نظر بدبینانه پاره‌ای از مؤلفان در مورد اینکه حقوق بین‌الملل می‌نفسه در معرض تهدید قرار گرفته است، نه در تئوری اثبات شد و نه در عمل.^{۱۸}

مادام که روابطی بین دولتها وجود دارد، لامحاله باید اصول و قواعد حقوقی نیز وجود داشته باشد که سلوک بین ایشان را تنظیم نماید و بر آن حاکم باشد. البته چنین اصول و قواعدی نمی‌تواند ثابت باشد، بلکه ناگزیر از تغییراتی که در روابط بین‌الملل و نیز نظم بین‌المللی رخ می‌دهد، اثر می‌پذیرد و بازگوکننده آنها است. از آنجا که بر تعداد کشورها افزوده می‌شود و روابط بین‌المللی توسعه می‌یابد و نیز از آنجا که ساختار کلی جامعه بین‌المللی دگرگون می‌شود، لذا مشکل است که حقوق بین‌الملل بتواند همچنان یکسان و دست‌نخورده باقی بماند. در مقاله‌ای تحت عنوان «تنوع و یکسانی در حقوق بین‌الملل»، حساب می‌گوید: «حقوق بین‌الملل، نظام حقوقی در حال توسعه بوده و هست».^{۱۹} جنکر نیز می‌نویسد که نباید حقوق بین‌الملل را به عنوان مجموعه‌ای از قواعد ثابت و لایتغیر که از قبل باقی مانده و مرده‌ریگ گذشته‌گان است، دانست، بلکه حقوق بین‌الملل پیکره‌ای است از اصول زنده که می‌توان پا به پای تحوّل در روابط بین‌المللی، مسائل بین‌المللی را در پرتو آنها حل نمود.^{۲۰}

۱۱. محدوده حقوق بین‌الملل آشکارا وسعت یافته است. بالاخص تعداد آنچه که موضوع حقوق بین‌الملل نامیده می‌شود (دولتها و سازمانهای بین‌المللی) نیز بطور اساسی افزایش یافته است. از نقطه نظر جغرافیائی، دیگر فقط کشورهای محدودی از اروپا موضوع حقوق بین‌الملل نیستند، بلکه کشورهای از امریکا، آسیا و افریقا نیز امروزه موضوع آن بشمار می‌آیند. نظم حقوقی بین‌المللی که در گذشته بر مدارای اروپائی وضع شده بود، بطور کامل تغییر ماهیت داده است. حقوق بین‌الملل معاصر، دیگر حقوق کشورهای اروپائی نیست بلکه به تمام دنیا تعلق دارد و «جهانی» شده است. نویسندگان آسیائی - افریقائی بر این واقعیت تأکید ویژه‌ای دارند. به عنوان نمونه، یاس می‌گوید: حقوق بین‌الملل

دیگر حقوق اروپائیان نیست و نهادهای آن امروزه وسعتی جهانی دارند.^{۲۱} آنان نیز از گسترش دامنه حقوق بین الملل از محدوده حقوق اروپائی - مسیحی به حقوقی که ناظر و شامل جامعه جهانی ملل است، سخن می گویند.^{۲۲} این دگرگونی اساسی مورد تصدیق نویسندگان غربی نیز قرار گرفته است. مثلاً جنکز، از یک دگرگونی به نام «انتقال از حقوق خانواده ملل بر اساس مسیحیت غربی به سوی حقوق جامعه جهانی واحد» سخن می گوید و بر همین اساس، چنین اظهار عقیده می کند که حقوق بین الملل می تواند به عنوان «حقوق مشترک نوع آدمی» بشمار آید.^{۲۳} البته هیچکدام از این سخنان بدان معنی نیست که حقوق بین الملل همان «حقوق جهانی» است که پاره ای نویسندگان غربی از آن دفاع کرده و سخن می گویند. نه در حال حاضر و نه در آینده نزدیک، جامعه بین المللی نمی تواند و نباید به صورت «حکومتی جهانی» سازمان یابد. بعلاوه دلیلی در دست نیست که چنین گسترشی در قلمرو حقوق بین الملل، به معنای تغییر ماهیت اساسی آن نیز باشد؛ مضافاً اینکه هیچکدام از نویسندگان غربی حقوق بین الملل، طرفدار اندیشه حقوق جهانی نیستند. به عنوان نمونه، بلاک با فکر «حکومت جهانی» مخالف است و می گوید اینکه حقوق بین الملل به عنوان حقوق داخلی جهان مورد قبول واقع شود «چیزی است که در آینده نزدیک رخ نخواهد داد».^{۲۴}

۱۲. تغییرات اساسی که در حقوق بین الملل بوجود آمده، نه تنها کمی، بلکه کیفی نیز بوده است. میزان این تغییرات کمی بدون تردید از اهمیت برخوردار است. رولینگ به «گسترش افقی جامعه بین المللی» توجه نموده و می گوید: «کشورهای غربی کمترین جا را در جامعه بین المللی فعلی، به خود اختصاص داده اند». این بدان معنی است که کشورهای رو به رشد روزافزون که از نظر تکنولوژی پیشرفته هستند، یا کشورهای صنعتی که تجارت از وجوه مشخصه آنها است، در اقلیت قرار دارند و اکثریت، از کشورهای فقیر که از نظر تکنولوژی عقب مانده و از نظر سطح زندگی دارای استانداردهای پائین خطرناک و هشداردهنده هستند، تشکیل می گردد. این نویسنده اضافه می کند که «تغییر در ساختار

مجموعه کشورهای از نظر جامعه‌شناسی، باید با اصلاحاتی در زمینه حقوق و در قوانین هم‌راه باشد.^{۲۵} علاوه بر این، باید توجه داشت که از نظر کیفی نیز تغییرات مهمی در حقوق بین‌الملل رخ داده است. اساسی‌ترین آنها این است که حقوق بین‌الملل که روزی تحت امر استعمار و امپریالیسم بود، امروزه تابع اصول حاکمیت و تساوی دولتهاست. از زمانی که کشورهای استقلال یافته یعنی موضوعات جدید حقوق بین‌الملل، وضع استعماری خود را به استقلال مبدل ساخته و توانستند بطور جدی خواستار اصلاحاتی بشوند، این دگرگونی در حقوق بین‌الملل نیز اجتناب‌ناپذیر گردید. بسیاری از مؤلفان عقیده دارند که حقوق بین‌الملل سنتی، میراث دوران استعمار و امپریالیسم بوده است. مثلاً اسکالدر قبول دارد که «حقوق بین‌الملل کلاسیک، صرفاً حقوق بین‌الملل مستعمرات اروپائی و نیز استعمار اروپائی بود.»^{۲۶} در هر صورت، جهان آن روزها گذشته است و حقوق بین‌الملل باید نیازها و خواستها و تمایلات عصر حاضر را درک نماید و به آنها توجه کند.



تلقى جهان‌سوم از حقوق بین‌الملل

۱۳. کشورهای جهان سوم، خواه‌ناخواه تفاوت‌های خاص خود را دارند. نهادهای اعتقادی، اجتماعی و سیاسی و نیز موضع‌گیریهای سیاسی این کشورها متفاوت است. معدنک تمام کشورهای جهان سوم به خانواده‌ای واحد متعلقند؛ چرا که تاریخی یکسان دارند و همه آنها از استعمار و امپریالیسم رنج برده و نیز انگیزه‌ای واحد برای مقابله با ستم و استثمار استعمار داشته‌اند. این وضعیت و خواسته‌هایی که این کشورها در مقابل حقوق بین‌الملل دارند، آنها را در اردوئی واحد قرار می‌دهد.

اگرچه کشورهای جهان سوم، بطور تسلیم‌ناپذیری با اصول و قواعد امپریالیستی، استعمارگرانه و استثمارگرانه حقوق بین‌الملل مخالفند، ولی حقوق بین‌الملل را فی‌نفسه مردود نمی‌دانند. پاره‌ای از حقوق‌دانان

بین‌المللی در غرب مانند بربرلی عقیده دارند که در کشورهای جدید الاستقلال این تمایل وجود دارد که به حقوق بین‌الملل به عنوان نظام بیگانه‌ای که بوسیلهٔ دول غربی بر آنها تحمیل شده است، بنگرند.^{۲۷} برخی دیگر، مانند جینگر اظهار تردید کرده‌اند که کشورهای جدید الاستقلال خود را از جمیع جهات ملزم و مکلف به رعایت قواعد حقوقی‌ای بدانند که در وضع آنها نقشی نداشته‌اند.^{۲۸} در صورتیکه جهان سوم فقط به بخشی از حقوق بین‌الملل سنتی اعتراض دارد و هیچگاه نسبت به کلیهٔ قواعد حقوق بین‌الملل معترض نبوده و نیست. بیقین بسیاری از بخشهای حقوق بین‌الملل از نظر تاریخی قبل از زمانی بوجود آمده که کشورهای جهان سوم به استقلال رسیده‌اند و از این رو عملاً بدون مداخلهٔ این قبیل کشورها و بلکه با مشارکت و دخالت اکثر کشورهای مقتدر تشکیل شده است. تردیدی نیست که نمی‌توان حرکت تاریخ را متوقف کرد. روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل پیوسته متحول می‌شوند. مسلماً کشورهای جدید الاستقلال در خلأ بسر نمی‌برند، بلکه لامحاله بین آنها مراوده و آمیزش وجود دارد و لذا این کشورها چاره‌ای جز قبول اصول و قواعد حقوق بین‌الملل که برای تنظیم روابط آن ضروری است، ندارند. به همین جهت کشورهای جدید الاستقلال عملاً به حقوق بین‌الملل احترام می‌گذارند. بسیاری از آنها حتی مؤثر و قابل اجرا بودن حقوق بین‌الملل را صریحاً در قانون اساسی خود پیش‌بینی کرده‌اند. این مطلب از جانب نویسندگان جهان سوم نیز مورد تأکید قرار گرفته است. مثلاً آنانند به این نکته توجه کرده که هیچکدام از کشورهای جدید، هرگز الزام آور بودن حقوق بین‌الملل را انکار نکرده‌اند و در واقع اعتبار مجموعهٔ حقوق بین‌الملل را به عنوان امری مسلم و غیرقابل تشکیک پذیرفته‌اند.^{۲۹} بعضی از نویسندگان غربی نیز نقطه نظر مشابهی داشته‌اند. برای نمونه سیاتانو ضمن تحقیقی که در مورد روابط بین کشورهای آسیائی که اخیراً به استقلال رسیده‌اند و حقوق بین‌الملل نموده است، می‌گوید با اینکه کشورهای آسیائی دلایل محکمی در دست دارند که از حقوق بین‌الملل سنتی راضی نباشند، ولی هیچگاه آن را یکسره

کنار نگذاشته‌اند.^{۳۰} علاوه بر این، لیزیتزین در بحثی که در باب آینده حقوق بین‌الملل می‌نماید، متذکر می‌شود که بسیاری از کشورهای توسعه نیافته، در موضعگیری‌شان نسبت به حقوق بین‌الملل، تمایلات مشخصی از خود نشان می‌دهند؛ ولی هیچکدام «وجود یا الزام آور بودن حقوق بین‌الملل را انکار نمی‌کنند و حتی به «نرم» های آن مقیدند.»^{۳۱}

۱۴. موضعگیری جهان‌سوم در مقابل حقوق بین‌الملل، بسیار آشکار و واضح است: آنها حقوق بین‌الملل را به عنوان یک کل، نه یکسره می‌پذیرند و نه یکجا انکار می‌کنند. همانطور که هازارد گفته است «کسی در مقام رد کامل آنچه که در نظر ما حقوق بین‌الملل نام دارد، نیست. کسی خواهان این نیست که کتابهای آن سوزانده شود و ما از نو شروع کنیم و تجاربی را که تاریخ در مورد قوانین ناظر به کاهش نزاعها به دست داده است، نادیده انگاریم.»^{۳۲} البته جهان‌سوم دیگر تحمل نخواهد کرد اصول و قواعدی که برای حمایت از منافع امپریالیسم و استعمار وضع شده، همچنان معتبر باشد و ادامه یابد. همانطور که لیزیتزین می‌گوید، «جهان‌سوم خواستار این است که این قبیل اصول و قواعد استعماری به نفع اصولی که با واقعیات جهان امروز منطبق است، کنار گذاشته شود.»^{۳۳} حقوق بین‌الملل سنتی که در اوضاع و احوالی غیر از آنچه امروزه وجود دارد، وضع شده در راستای برآوردن نیازهای گوناگون در دورانی متفاوت، توسعه یافته است. همانگونه که علی‌رغم کوششهای بی‌فایده، حقوق بین‌الملل با روابط بین‌الملل مرتبط و از آن متأثر گردیده است، ضرورت دارد خود را با نیازها و اوضاع و احوال جدید عصر حاضر نیز تطبیق نماید. این برعهده جهان‌سوم است که اصول و قواعد حقوق بین‌الملل سنتی را ارزیابی کند و بعد تصمیم بگیرد که کدامیک از آنها را رد نماید و کدام را حفظ کند و مورد تأیید مجدد قرار دهد. بطور خلاصه به نظر جهان‌سوم لازم است حقوق بین‌الملل، رفته رفته و بمنظور انعکاس تغییرات انقلابی که از جنگ جهانی دوم بدین سو رخ داده است، دوباره نوشته شود. کشورهای جهان‌سوم برای رسیدن به این مقصود، همواره مشتاقانه در فعالیتهای تقنینی حقوق بین‌الملل مشارکت داشته‌اند.^{۳۴}

II

نمونه‌هایی از تأثیرات جهان‌سوم در روند حقوق بین‌الملل

۱۵. کشورهای جهان سوم به عنوان موضوعات حقوق بین‌الملل، برای شرکت در ساختن حقوق بین‌الملل صلاحیت کامل دارند. بعلاوه، کشورهای مذکور به عنوان یک مجموعه نیز در ساختن حقوق بین‌الملل دارای تأثیرات مهمی هستند و حتی در توسعه آن نقش اساسی ایفا کرده و می‌کنند. بطوریکه هنکر اشاره کرده است، «مجاری تحولات حقوقی نیز از رهگذر وجود بیش از ۱۵۰ دولت، یعنی ۱۵۰ کشور سازنده حقوق بین‌الملل - ۱۵۰ کشوری که در مورد رفتارهای یکدیگر قضاوت‌هایی دارند - جداً تحت تأثیر قرار گرفته‌اند؛ واقعیتی که چندان کم‌اهمیت نیست.»^{۳۵} کشورهای جهان‌سوم بیش از نیمی از این مجموعه ۱۵۰ عضوی بشمار می‌رود که اهمیت مجموع آنها در شکل‌بندی و توسعه حقوق بین‌الملل نباید از نظر دور بماند.

کشورهای جهان‌سوم در تعدادی از کنوانسیونهای بین‌المللی عضویت دارند و عهدنامه‌های زیادی را امضاء کرده‌اند که متضمن مفاهیم مهمی از حقوق بین‌الملل بوده‌اند. پیدایش کشورهای جدید و نیز ایجاد جهان‌سوم، جامعه جهانی را به جریانی با تغییرات پی‌درپی در انداخته و روندی را که قواعد عرفی بوسیله آن بوجود می‌آیند، تسریع کرده است. بعلاوه سیستمهای حقوقی کشورهای مختلف جهان‌سوم، در بردارنده بخشهای مهمی از سیستمهای حقوقی اصلی جهان است. طرفیت این کشورها در دعاوی مطروحه در دیوان بین‌المللی دادگستری و نیز آرای محاکم داخلی آنها در خصوص موضوعات مهم حقوق بین‌الملل، مجاری دیگری هستند که این کشورها از طریق آنها در ایجاد حقوق بین‌الملل، مؤثر و دخیل بوده‌اند. بالاخره امروز بسیاری از صاحب‌نظران بنام در حقوق

بین الملل از کشورهای امریکای لاتین یا سایر کشورهای جهان سوم هستند که بعضی از آنها توانسته اند خود را در شمار نویسندگان برگزیده حقوق بین الملل عمومی درآورند؛ امتیازی که روزگاری فقط از آئین نویسندگان غربی بود. کمیسیون حقوق بین الملل در ارتباط خود با سایر واحدهای حقوق بین الملل، نه تنها با کمیته اروپائی «همکاریهای حقوقی» و نیز با «کمیته قضائی امریکائی» مشورت کند، بلکه با «کمیته حقوقی مشورتی آسیائی - افریقائی» و حتی اخیراً با «کمیسیون عربی حقوق بین الملل» نیز مشاوره و تبادل نظر می نماید. پال بدرستی می گوید که ایجاد حقوق بین الملل دیگر حق انحصاری کشورهایائی که میراث تمدن غربی را دارند، نیست، بلکه وظیفه عمومی کلیه اعضای جامعه بین المللی بشمار می رود.^{۳۶}

ارزش حقوقی قطعنامه های سازمان ملل

۱۶. همه چیز در تغییری دائمی است. حتی منابع حقوق بین الملل در حال تغییر است دیگر نمی توان گفت منابع حقوق بین الملل فقط همانهایی است که در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری احصاء شده است. عملکردی که سازمانهای بین المللی در روند ساختن حقوق داشته اند، نباید از نظر دور بماند. «استانداردها» و «رویه های مورد توصیه» پاره ای از آژانسهای تخصصی بین المللی مبتنی بر ماهیت قواعد حقوقی متداول است. بعلاوه قطعنامه هایی که بوسیله ارکان ذیربط سازمانهای بین المللی اتخاذ می شوند، بالاخص قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل، از جمله نیروهای سازنده حقوق هستند. این قبیل قطعنامه ها بویژه اگر به صورت اعلامیه هایی هماهنگ با اهداف و اصول منشور ملل متحد باشند، می توانند تأثیر قاطعی در تحوّل حقوق بین الملل بر جای گذارند. تا به امروز فهرست زیر را می توان از این قبیل اسناد به دست داد:

● اعلامیة اعطای استقلال کشورها و مردم تحت
استعمار— ۱۹۶۰.

● اعلامیة اصول حقوق بین الملل در مورد روابط دوستانه و
همکاری بین دولتها بر اساس منشور ملل متحد— ۱۹۷۰.

● تعریف تجاوز— ۱۹۷۴.

● اعلامیة ایجاد نظام اقتصادی بین المللی نوین و برنامه کار—
۱۹۷۴.

● منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولتها— ۱۹۷۴.

کلیتة این اعلامیہ ها، قطعاً اسنادی با اهمیت بسیار زیاد در
حقوق بین الملل هستند.

بحث در اینکه آیا قطعنامه های سازمان ملل، از جمله منابع
حقوق بین الملل بشمار می روند، موضوعی بی فایده است. طبیعتاً چون
صلاحیت مجمع عمومی فقط جنبه ارشادی و توصیه دارد، بر تصمیمات
او نیز هیچگونه اثر حقوقی مشخصی مترتب نیست. با وجود این نمی توان
گفت که قطعنامه های مذکور فاقد هرگونه اهمیت حقوقی هستند.
بعضی اوقات قطعنامه های مجمع عمومی بالاخص آنهایی که جنبه
اعلامی دارند، اصول و قواعد جدید حقوق بین الملل را بازگو و تأیید
می نمایند. گاهی نیز اصول و قواعد در حال ایجاد را استوارتر و منظم
می سازند. نمی توان ادعا کرد که قطعنامه های مجمع عمومی که به
صورت اعلامیہ هستند و اصول و قواعد جدید حقوق بین الملل را تشریح و
توضیح می نمایند، صرفاً به این دلیل که الزامی نیستند، هیچگونه اثری
در ساختن حقوق ندارند. حداقل از آنجا که این نوع قطعنامه ها متضمن
قبول و باور عمومی اکثریت دولتها هستند، می توانند نشان دهنده
جهت گیری عمومی در توسعه و تحوّل حقوق بین الملل باشند. این
قطعنامه ها غالباً به شکل اسناد حقوقی تنظیم می شوند و در آنها برای
تدوین حقوق و وظایف فیما بین دولتها، از لسان حقوقی استفاده می شود.
این مسئله بخوبی توسط خانم دیلاپیس بیان شده است. وی می گوید:
« این مطلب درستی است که قطعنامه های مجمع عمومی وقتی الزام آور

است که تکرار همان قواعدی باشد که در حقوق بین الملل عرفی وجود دارد یا قواعدی که بنا بر سایر جهات، الزام آور هستند، مانند اصول و قواعدی که در عهدنامه‌ها مقرر شده است که در این صورت، تصمیمات مذکور بنا به ذات و ماهیت خود الزام آور نیستند، بلکه خاصیت الزام آوری آنها صرفاً به این دلیل است که بازگوکننده و تکرار قواعد و ضوابطی هستند که ریشه در اسناد ذیربط دیگر و یا در حقوق بین الملل عرفی دارند». وی ادامه می‌دهد که «مع ذلک هنوز هم قطعنامه‌های مجمع عمومی مرتبه اول اهمیت را دارد؛ زیرا بعضی از این قطعنامه‌ها نشان‌دهنده برخورد و تلقی اکثریت قابل توجه دولتها از مسائل مختلف است. در مواردی که قواعد جدیدی در حقوق بین الملل در حال پیدایش و رشد است، قطعنامه‌های مذکور اولین مجاری و ابزارهایی هستند که آنها را به صورت نرهای تعریف شده و مشخص درمی آورند.»^{۳۷} ویرالی نیز عقیده مشابهی در این زمینه دارد: «قطعنامه‌هایی که مجمع عمومی سازمان ملل بوسیله آنها اصول یا قواعد مشخصی را اعلام می‌نماید، می‌توانند نقش مهمی در ایجاد حقوق بین الملل ایفا نمایند، هرچند که خود مجمع عمومی هیچگونه قدرت تقنینی ندارد.»^{۳۸}

۲

نقش جهان سوم در تصویب قطعنامه‌های سازمان ملل

۱۷. اگر بپذیریم که قطعنامه‌های سازمانهای بین المللی، بویژه قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل، به عنوان منبع دیگر حقوق بین الملل اهمیت خود را دارند، آنگاه نقش جهان سوم به عنوان عنصری که در تعیین و ساخت حقوق بین الملل دخالت دارد، دارای اهمیت و نقش برجسته‌تری خواهد بود. اکثر قطعنامه‌های مجمع عمومی که از نظر حقوقی مهم هستند، توسط بعضی کشورهای جهان سوم پیشنهاد و مطرح گردیده و به اتکای مجموعه کشورهای مذکور به تصویب رسیده‌اند. بخوبی می‌توان مشاهده کرد که این نوع قطعنامه‌ها که به علت پشتیبانی

جهان سوم از آنها اهمّیت بیشتری یافته اند، به نوبه خود موجب تسریع در تحوّل حقوق بین الملل شده اند. جهان سوم، هم اسماً و هم واقعاً یکی از ایجادکنندگان حقوق بین الملل است یا بطوریکه هنکین می گوید، هم موضوع جدید آن است و هم متولّی و صاحب جدید آن.^{۳۹}



جهان سوم و حق تعیین سرنوشت

۱۸. مشارکت جهان سوم در حقوق بین الملل، وجوه مختلف دارد. این مشارکت آشکار و قابل مشاهده است. مهمترین مشارکت اوناشی از این واقعیت است که کشورهای جهان سوم در زمانهای متناوب و مختلف و با تحصیل استقلال از حکومتهای استعماری بوجود آمده اند و به همین جهت پیوسته بر حق ملتها در تعیین سرنوشت خود، تأکیدی تمام داشته اند. عمده تاً از طریق تلاشهای جهان سوم بوده که اصل تعیین سرنوشت به عنوان یکی از مهمترین موضعگیریهائی که امروزه حقوق بین الملل دارد، جا افتاده و قطعی شده است.

۱۹. فریادهائی را که خواستار تعیین سرنوشت ملی بودند می توان از همان اولین روزهای انقلاب بورژوازی شنید. انقلاب امریکا و نیز انقلاب فرانسه نشان داد که این اصل می تواند به عنوان نیروئی در روابط بین المللی بشمار رود و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تأیید نمود که اصل مذکور این قدرت را دارد.

قانون صلح شوروی مورخ ۸ نوامبر ۱۹۱۷ ادغام کشورهای کوچک در کشورهای بزرگ را که در آن، طرف ضعیف کوچکترین رضایت داوطلبانه ای نداشته باشد، مردود می داند. در ۱۵ نوامبر همان سال، اعلامیه حقوق مردم روسیه صادر شد که بموجب آن کلیه مردم حق دارند سرنوشت خود را تعیین نمایند؛ حق دارند مستقل زندگی کنند و حق دارند واحد و دولت مستقلی ایجاد نمایند. پیروزی انقلاب اکتبر به جنبش آزادیخواهی ملی و ضد استعماری جانی تازه بخشید و تا زمانی که

جنگ جهانی اول به پایان رسید، همچنان در حرکت و حیات باقی ماند. حق تعیین سرنوشت ملی در طول مدت جنگ صرفاً یک مفهوم سیاسی بود که فقط می توانست در ردیف سیاستهای جهانی مطرح گردد^۴، و تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم، این مفهوم نتوانست تا حد یک قاعده حقوقی ارتقاء یابد و راه خود را در اسناد و مدارک بین المللی باز کند.

۲۰. ماده ۱ منشور سازمان ملل متحد که هدف این سازمان را بیان می دارد، صراحتاً از اعضاء می خواهد که « روابط دوستانه بین کشورها را بر اساس اصل حقوق متساوی و نیز اصل تعیین سرنوشت، توسعه بخشند». این مفهوم در ماده ۵۵ منشور نیز تکرار شده است. بعلاوه فصل یازدهم منشور مذکور تحت عنوان «اعلامیه راجع به سرزمینهای غیر خودمختار»، اعضاء را ملزم می نماید که «متناسب با اوضاع واحوال خاص هر منطقه و مردم آنجا و نیز ملوارج مختلف ترقی آنها به [حق] تعیین حکومت توسط خود مردم کمک نمایند». هر چند مواد منشور ملل متحد چندان که باید، روشن و واضح نیست، ولی منشور از این واقعیت غافل نبوده که رسماً تأیید کند که حق مردم در مورد تعیین سرنوشت خود، اصلی است که باید توسط کلیه دول عضو، محترم شمرده شود.

در سال ۱۹۵۲ به دنبال قدرت و فشار جنبش آزادیخواهی و استقلال طلبی ملی پس از جنگ، و با توجه به روح منشور ملل متحد، مجمع عمومی سازمان ملل اولین تصمیم خویش را که راجع به حق مردم و کشورها در تعیین سرنوشت خود بود، اتخاذ کرد. در این تصمیم اعلام شده است که اعضاء سازمان ملل باید این اصل را محترم شمرند و علاوه بر این، باید اعمال این حق توسط کشورهای غیر خودمختار یا تحت قیمومت کشورهای عضو را به رسمیت بشناسند. در همان زمان پاره ای از سرزمینهای تحت قیمومت و سرزمینهای غیر خودمختار کوشیدند که استقلال و خودمختاری به دست آورند. گرچه روند ضد استعماری بسیار کند بود ولی این امر موجب شد که علاقه شدید و آرزوی کشورهای جدیدی که تازه از حکومت استعماری رهیده و به استقلال رسیده بودند،

تحریک گردد و تلاش بیشتری بکنند. مجمع عمومی با پشتیبانی این کشورها در سال ۱۹۶۰ قطعنامه‌ای گذراند که مبتنی بود بر پیشنهاد ۴۳ کشور آسیائی - افریقائی موسوم به «اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردم تحت استعمار». این اعلامیه مشهور بطور جدی و رسمی بر ضرورت ختم فوری و بدون قید و شرط استعمار در کلیه اشکال آن، تأکید می‌کرد و مقرر می‌داشت که «تمام مردم حق دارند سرنوشت خود را تعیین نمایند و عدم اعطای استقلال به بهانه عدم کفایت و آمادگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی ایشان هرگز موجه نخواهد بود، و هرگونه اقدامات مسلحانه یا هرگونه تدابیر سرکوبگرانه در مقابل ملل مستقل باید متوقف شود تا ایشان فرصت یابند که بطور آزاد و مسالمت‌آمیز برای تکمیل استقلال خویش از حقوقی که دارند استفاده نمایند. اعلامیه مذکور، جنبش استقلال‌طلبی را به جلوراند و در همان سالها حدود ۱۸ مستعمره اعلام استقلال کردند و ۱۷ کشور از بین آنها عاقبت در سازمان ملل پذیرفته شدند.

۲۱. در سال ۱۹۶۵، مجمع عمومی اعلامیه‌ای در مورد غیرقابل قبول بودن مداخله در امور داخلی کشورها و حمایت از استقلال و حاکمیت آنها صادر کرد. این اعلامیه تأکید داشت که تمام دولتها باید حق تعیین سرنوشت و استقلال مردم و کشورها را محترم بشمرند و باید در محو تمام و کمال تبعیض نژادی و استعمار در کلیه وجوه و نمودهای آن اقدام و همکاری نمایند. در اعلامیه جهانی سال ۱۹۴۸ در خصوص حقوق بشر، حق مردم در تعیین سرنوشت خود مورد اشاره قرار نگرفته بود؛ ولی در سال ۱۹۶۶ به عنوان پیش شرط حقوق بشر، مورد توجه قرار گرفت و در دو عهدنامه راجع به حقوق بشر صریحاً شناخته شد. ماده اول هر دو عهدنامه مقرر می‌کند که «تمام مردم حق تعیین سرنوشت خود را دارند». به این ترتیب، حق مردم در تعیین سرنوشت خود نه تنها در اسناد و مدارک حقوقی که جنبه اعلامیه داشتند آمده است، بلکه همچنین در موافقتنامه‌های بین‌المللی که مطابق آنها وظایف و تعهدات الزام‌آوری به عهده طرفین قرار گرفته نیز صریحاً قید شده است. در سال ۱۹۷۰ مجمع عمومی

اعلامیه اصول حقوق بین الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولتها بر طبق منشور ملل متحد را تصویب کرد که در آن به « اصل حقوق متساوی و تعیین سرنوشت مردم» به عنوان یکی از اصول حقوق بین الملل تصریح شده و بطور کاملاً صریح اعلام گردیده که هر دولت «وظیفه دارد که با اقدامات انفرادی و مشترک، در تصدیق و تأیید اصل حقوق متساوی و تعیین سرنوشت ملل» کوشش مجدانه بنماید. اعلامیه مذکور اضافه می کند که « هر دولت موظف است از اقدامات زورمدارانه و خصمانه بمنظور محروم کردن مردم از استفاده از حق تعیین سرنوشت خود، خودداری کند و کسانی که در مقام اعمال حق تعیین سرنوشت خویش در مقابل این قبیل اقدامات مقاومت و ایستادگی می کنند، استحقاق حمایت را دارند.»

منشور سال ۱۹۷۴ در مورد حقوق و وظایف اقتصادی دولتها نیز « حقوق متساوی و نیز حق تعیین سرنوشت» را به عنوان یکی از اصول بنیادی در روابط اقتصادی بین المللی، مورد تأیید قرار داده است. بطور خلاصه، به دنبال بیست سال کوشش سخت از جانب کشورهای جهان سوم، امروزه حق تعیین سرنوشت مردم و ملل جهان، یکی از مفاهیم حقوقی کاملاً جاافتاده و مسلم بشمار می رود و نیز از جمله اصول بنیادی حقوق بین الملل معاصر محسوب می گردد.

۲۲. رویه دولتها نیز حاکی از تأیید اصل حق تعیین سرنوشت ملل است. در گزارش سال ۱۹۶۵ کمیته ویژه اصول حقوق بین الملل در مورد روابط دوستانه و همکاری بین دولتها اشاره شده که « تقریباً کلیه نمایندگان که در گفتگوهای کمیته مشارکت داشتند، تأکید نموده اند که این اصل دیگر نباید به عنوان یک اصل سیاسی یا اخلاقی صرف محسوب گردد، بلکه بیشترین اصل مسلم حقوق بین الملل جدید می باشد.»^{۴۱} دیوان بین المللی دادگستری نیز در نظریه مشورتی خود در دعوی «نامیبیا» اعلام نموده که تحول حاصله در حقوق بین الملل و در مورد سرزمینهای غیر خودمختار، به نحوی که در منشور ملل متحد قید گردیده، طوری است که قاعده حق تعیین سرنوشت را نسبت به کلیه این

قبیل سرزمینها قابل اعمال و اجرا می سازد.»^{۴۲} قاضی دیلارد می گوید: « بیان دیوان بدینگونه به نظر من نشان می دهد که در حقوق بین الملل یک نرُم جدید بوجود آمده که در استعمارزدائی از کلیت سرزمینهای غیر خودمختار که تحت حمایت سازمان ملل هستند، قابل اعمال و شمول است.»^{۴۳} اکنون می توان خطاب به حقوقدانان بین المللی گفت که قاعده حق تعیین سرنوشت، قبول جهانی یافته است. بطوریکه کرافورد می گوید، « حقوق بین الملل اصل تعیین سرنوشت را مورد تأیید قرار داده و این یک اصل حقوقی است»، مانند اصل حاکمیت که آن هم یک اصل حقوقی است.»^{۴۴}

به نظر عده ای، سازمان ملل از ابتدای تأسیس متوجه روند ضد استعماری بوده و بدان دلمشغولی داشته است. عده ای دیگر کمی دورتر رفته و می گویند که تمام تحوّل حقوق بین الملل در چند دهه اخیر را می توان در ایجاد دو اصل حقوقی جدید خلاصه کرد: اول راجع است به روند ضد استعماری، دوم مربوط است به توسعه یک اقتصاد بین المللی.^{۴۵} این نظرگاه بی منطق نیست و معقول است. در روند ضد استعماری پیروزی بزرگی به دست آمده، اما مسئله این است که هنوز پایان نیافته و همچنان ادامه دارد؛ چرا که باز هم مستعمراتی وجود دارند که تحت حاکمیت بیگانگان هستند و باید استقلال و آزادی به دست آورند و لذا هنوز جا دارد که حق تعیین سرنوشت مورد عنایت دقیق تر قرار گیرد و تأکید شود که این از جمله اصول بنیادی حقوق بین الملل بشمار می رود.



جهان سوم و اصول همزیستی مسالمت آمیز

۲۳. بسط و ترویج حق تعیین سرنوشت به هیچوجه تنها شکل همکاری در توسعه و تحوّل اصول مترقی حقوق بین الملل نیست که جهان سوم می تواند برای آن سرمایه گذاری کند. شکل بخشیدن به پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز نیز نوعی همکاری متحد المآل در باب حقوق

بین الملل است که نباید از نظر دور بماند. این اصول پنجگانه عبارت است از: احترام متقابل به تمامیت ارضی و حاکمیت، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله متقابل در امور داخلی یکدیگر، تساوی و منافع متقابل، و همزیستی مسالمت آمیز. این پنج اصل که ابتدا توسط چین، هند و برمه پیشنهاد شد، نه تنها مورد حمایت و تأیید یکجا و متشکل جهان سوم قرار گرفت بلکه سایر کشورها نیز آن را پذیرفته و اعلام کردند. اصول مذکور با اصولی که در منشور ملل متحد آمده نیز منطبق و هماهنگ است و بموجب اعلامیه راجع به تشویق صلح جهانی و همکاری بین المللی که در کنفرانس آسیائی - افریقائی سال ۱۹۵۵ تصویب شد، مورد تأیید مجدد قرار گرفت و علاوه ابعاد آن طی موافقتنامه ها و بیانیه های دو جانبه بسیاری از کشورها گسترش یافت.^{۴۶}

باید پذیرفت که هیچکدام از این اصول پنجگانه موضوعات جدیدی نیست، بلکه هر کدام در حدود خود بخش شناخته شده و مستقلی از حقوق بین الملل محسوب می شود. با تبویب این مفاهیم تحت عناوین خاص، حدود و ثغور آنها مشخص شده و به همین ترتیب به عنوان بنیان حقوق بین الملل معاصر، تثبیت شده اند. دولت نپال در اعلام حمایت خود از این پنج اصل راجع به همزیستی مسالمت آمیز، اشاره کرده که اصول مذکور «ساختار مناسبی برای پی ریزی نظام بین المللی نوین است و می تواند مبنای عینی و واقعی گسترش همکاری بین دولتهای آسیائی و افریقائی باشد.»^{۴۷} پیش بینی می شد که «سرانجام کلیه کشورهای جهان، اهمیت فراوان پنج اصل همزیستی مسالمت آمیز را درخواهند یافت.»^{۴۸} حق تعیین سرنوشت ملل، اصلی است که مردم تحت استعمار برای توجیه قانونی بودن کوششهای خود در جهت براندازی حکومتهای استعماری و به دست آوردن استقلال و برپائی دولت جدید بدان استناد می جستند. از سوی دیگر، اصول مذکور رهنمودهایی است که ملل استقلال یافته باید آن را رعایت نمایند و در برخوردهای روزانه خود در صحنه روابط بین المللی، مورد استفاده قرار دهند. اصول یاد شده می تواند در حفظ صلح و امنیت بین المللی نیز مفید و کارساز باشد.

جهان سوّم و اصل حاکمیت دولتها

۲۴. جهان سوّم از اصل حاکمیت دولت که حسّاسترین و اهمّ اصول پنجگانه است، پیوسته حمایت کرده است. حاکمیت، اساسی ترین نشان دولت است که متضمّن خودمختاری دولتها— یعنی استقلال خارجی و حاکمیت داخلی آنها— و نیز تساوی و برابری دولتها— یعنی در صحنه روابط بین دولتها حکمران واحد وجود ندارد— می باشد. حقوق بین الملل که هدف آن تنظیم روابط بین المللی است، از مذتها قبل مفهوم «حاکمیت» را به عنوان یکی از اصول اساسی و اولیّه خود بشمار آورده است. هر چند پاره ای از کشورها دارای سیاستهای توسعه طلبی و تجاوز بودند و می کوشیدند که اصل حاکمیت را تضعیف و محدود و حتی انکار نمایند، ولی در عمل توفیقی در این امر به دست نیاوردند و لذا اصل حاکمیت به عنوان یک اصل ضروری و واجب در روابط بین المللی شناخته شد و خواهد شد و هیچکس نمی تواند انکار کند که این اصل از جمله اصول اساسی حقوق بین الملل معاصر است.^{۴۹} برای ملل جهان سوّم، پیمودن راه تا دستیابی به حاکمیت چندان آسان نبوده است. برای بسیاری از این کشورها استقلال فقط به دنبال مبارزه ای تلخ و سخت به دست آمده است. به همین دلیل در نظر آنها حاکمیت دولت، اصلی مقدّس و غیرقابل نقض است و حفظ آن، کانون فعالیتهای ایشان را تشکیل می دهد. تنها از طریق ابقای همین حاکمیت است که ملل جدید می توانند خودمختاری خود را حفظ نمایند و از حقوق و منافع قانونی خود بر اساس اصل تساوی محافظت کنند و ظلمها و استثمارهای استعمارگرانه را نابود سازند و خود را از اینکه دوباره در چنین مهلکه و زنجی بیفتند، مصون دارند.

۲۵. اصل حاکمیت به علت حمایت فعال جهان سوّم از آن نه تنها استحکام یافته، بلکه گسترش نیز پیدا کرده است. حاکمیت دیگر مفهومی نیست که صرفاً اهمّیتی سیاسی داشته باشد، بلکه امروزه دارای

ابعاد اقتصادی و فرهنگی نیز هست و حتی مفهوم حاکمیت اقتصادی در حال جا افتادن است. به برکت کوششهای جهان سوم بود که اصل حاکمیت دائمی کشورها نسبت به منابع طبیعی خود، مورد شناسائی و قبول همه جانبه واقع شده است. در اوایل سال ۱۹۵۲، مجمع عمومی سازمان ملل تصمیمی اتخاذ کرد که همه کشورهای حق دارند از ثروت طبیعی خود، به عنوان جزء ذاتی حق حاکمیت خود، آزادانه استفاده کنند. در سال ۱۹۶۲ نیز مجمع عمومی در قطعنامه دیگری هشت اصل را اعلام نمود که یکی از آنها این بود که ملتها نسبت به ثروت و منابع طبیعی خود دارای حق حاکمیت دائمی می باشند و سپس در اعلامیه سال ۱۹۷۴ راجع به تأسیس نظام اقتصادی نوین و نیز در منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولتها، همین حق را مورد تأیید مجدد قرار داده است. اعلامیه مذکور، این حق را به عنوان یکی از حقوق اساسی نظام اقتصادی بین المللی جدید بشمار آورده و منشور یاد شده نیز آن را در شمار حقوق اقتصادی کلیه دولتها اعلان کرده است. همین اصل حاکمیت اقتصادی، از جمله اصل حاکمیت دائمی نسبت به منابع طبیعی، نقش بسیار مهمی در مبارزه جهان سوم در جهت امحای نظام اقتصادی بین المللی سابق ایفا کرده است.^{۵۰}

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 نشریه علمی-پژوهشی
 فصلنامه علمی-پژوهشی
 شماره ۱۰۵، زمستان ۱۳۸۵



جهان سوم و مسئله جانشینی دول جدید

۲۶. همکاری جهان سوم صرفاً درباره گسترش اصول اساسی حقوق بین الملل نبوده، بلکه در واقع آثار خود را در کلیه زمینه ها بجای گذارده است. به یک اعتبار، تمامی کشورهای جهان سوم «جدید» هستند؛ چرا که همگی پس از رهایی و استقلال از حکومت استعماری، به منصفه ظهور رسیدند. این کشورها موضوعات جدید حقوق بین الملل هستند، و یا بطوریکه هازارد می گوید: «شخصیتهای» جدیدند.^{۵۱} تولد این کشورهای جدید طبیعتاً مسئله شناسائی آنها را نیز به دنبال آورده است.

کشورهای جهان سوم عموماً تئوری حکومت‌های انتصابی را که از دولت بیگانه دستور و ارشاد می‌گیرند قبول ندارند، بلکه عقیده دارند که حق مردم در تعیین سرنوشت خود، به معنای تشکیل حکومت توسط خود ایشان است؛ از این رو، حکومت‌های دست‌نشانده‌ای را که با استیلاجویی و استعمارگری برپا می‌شوند، در تناقض با حق تعیین سرنوشت کشورها و ملل می‌دانند که نباید مورد شناسائی قرار گیرند. پیدایش ملل جدیدی که جهان سوم را تشکیل می‌دهند، اصول و قواعد تازه‌ای در مورد جانشینی دولت‌ها را ضروری می‌سازد. کمیسیون حقوق بین‌الملل در تحقیق خود در مورد جانشینی، دولت‌های جدیدالاستقلال را صریحاً مقوله جداگانه‌ای محسوب می‌نماید و در بیشتر موارد عقیده داشته که «دکترین مبری بودن»^{۵۲} باید در مورد دول جدید اعمال و اجرا شود. به همین جهت قاعده کلی که در کنوانسیون ۱۹۷۸ وین در مورد جانشینی دولت‌ها در رابطه با عهدنامه‌های دولت سابق آمده، عبارت است از اینکه کشورهای جدیدالاستقلال ملتزم به عهدنامه‌های دولت‌های سلف خود نیستند.^{۵۲} بطوریکه اوکیو می‌گوید: جریان‌های ضد استعماری، مسائل تازه‌یادی را بوجود آورده که حل آنها مستلزم تجدیدنظر اصولی و احتمالاً حتی تجدیدنظر در «مقررات حقوق جانشینی دولت‌ها است.»^{۵۳}

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



جهان سوم و مسئولیت بین‌المللی دولت

۲۷. اصول حقوق بین‌الملل در مورد مسئولیت دولت، بحث‌انگیز و اختلافی است. جهان سوم تأکید دارد که این اصول محتاج اصلاح است. نمی‌توان انکار کرد که حقوق سنتی مسئولیت دولت‌ها تحت نفوذ افکار قدرتهای امپریالیستی و استعماری بوده است که بمنظور نیل به اهداف تجاوزکارانه و استثمارگرانه خود، آنها را ایجاد و تدبیر کرده‌اند. در طول مباحثات کمیسیون حقوق بین‌الملل در خصوص این موضوع، نروو

* clean slate doctrine

اظهار عقیده کرده که حقوق مسئولیت دولتها نه تنها بدون توجه به نظر دولتهای کوچک، بلکه اصولاً علیه آنها «تحوّل یافته است».^{۵۴} این حقوق بطور تقریباً کامل بر اساس روابط نابرابر بین دولتهای بزرگ یا کوچک بنا شده است. یک حقوقدان بین المللی دیگر به نام کاستاندا اضافه کرده که «مجموعه حقوق راجع به مسئولیت دولتها فقط برای پوشاندن و حمایت از منافع الیگارشسی امپریالیستهای بین المللی سودمند بوده است».^{۵۵} حساب نیز همین واقعیت را مورد تأکید قرار داده و می گوید: «تاریخ تحوّل حقوق بین الملل در مورد مسئولیت دولتها نسبت به صدمات وارده به خارجیان... یکی از وجوه تاریخ امپریالیسم یا دیپلماسی دلار است».^{۵۶} در هر حال، اعتبار قواعد سنتی حقوق بین الملل در مورد مسئولیت دولتها مورد تردید است، و ضرورت دارد که در این زمینه تغییرات اساسی صورت گیرد و بویژه نیازهای خاص کشورهای جدید باید مورد بیشترین توجه و دقت واقع شود. اعضای جهان سومی کمیسیون حقوق بین الملل، تصویر و ارائه جدی تری از این واقعیت به دست داده اند.

۲۸. موضوع حقوق مسئولیت دولت فقط صدمات وارده به اتباع نیست، بلکه این حقوق مسئله حاکمیت دولت بویژه جنبه های اقتصادی آن را نیز بررسی می نماید. دکترین کالوو و دراگو^{۵۷} اولین بار در قرن نوزدهم بوسیله کشورهای امریکای لاتین که از نظر اقتصادی پیشرفته نبودند، مطرح و پرداخته شد، با این هدف که کشورهای پیشرفته اقتصادی را از استفاده از حقوق بین الملل به عنوان ابزار استثمار بازدارد. این دکترینها همچنان از حمایت قابل توجه کشورهای جدید الاستقلال برخوردارند. مفاهیم سنتی مسئولیت دولت، مانند «استاندارد بین المللی»، «حد اقل استاندارد تمدن»، «حقوق مکتسب» و «مداخله برای حمایت از حقوق

این دو دکترین به نام کسانی که اول بار آنها را مطرح کرده اند و هر دو آرژانتینی بودند (L. Drago - C. Calvo) نامیده شده و با یکدیگر متفاوت است، اما موضوع اصلی آنها منع و ناموجه بودن دخالت دولتها برای وصول مطالبات و خسارات ناشی از صدمه های وارده به اتباع آنها از دولت دیگر می باشد؛ زیرا چنین دخالتی برخلاف اصل حاکمیت دولتها است و ضمناً امنیت رانیز به خطر می اندازد. «مترجم»

اتباع در خارج» مورد انتقاد و اعتراض واقع شده‌اند، همانطور که سایر اصول مربوط به مسئولیت دولت نیز مورد اعتراض قرار گرفته‌اند. مثلاً استفاده از شرط کامله الوداد هنوز در روابط تجاری بین المللی ارزش و جای خود را حفظ کرده است، ولی در تفسیر آن باید اندیشه بسیار کرد. بعلاوه اعمال و اجرای این اصل، باید براساس تساوی واقعی — و نه تساوی ظاهری — و منافع متقابل دولتها باشد. کمکهای اقتصادی، از آن جمله کمکهای فنی، امر دیگری است که باید از زاویه جدیدی بدان نگریست. اعطای کمکهای اقتصادی، دیگر نباید نوعی مرحمت و لطف بشمار آید، بلکه جا دارد به عنوان یک تکلیف حقوقی قلمداد شود. در همین رابطه، اصول و قواعد جدید بین المللی بوجود آمده‌اند که مفاهیم و محتوای مسئولیت بین المللی دولت باید مطابق همین اصول جدید، تعیین و تعریف گردد.



جهان‌سوم و ملی کردن

۲۹. ملی کردن و غرامت، مسائل دیگری هستند که در رابطه با موضوع حاکمیت اقتصادی دولتها از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. می‌توان گفت که استثمار اقتصادی که جهان‌سوم قبل از استقلال از آن رنج می‌برده، آن را مجبور ساخته است که سیاستهای بازسازی اقتصادی فوق‌العاده گران و پرخرجی را تدوین و اجرا نماید؛ از همین رو امروزه جهان‌سوم یکصدا عقیده پیدا کرده که حق ملی کردن از جمله حقوق و صلاحیتهای اساسی و تفکیک‌ناپذیر حاکمیت دولت است. این از جمله مواضعی است که دنیای غرب آن را به این صورت و بطور در بست قابل قبول نمی‌داند. مهمترین نکته مورد اعتراض غرب راجع است به ضابطه پرداخت غرامت: دنیای غرب اصرار دارد که طبق حقوق بین الملل باید غرامت ملی کردن به صورت «کافی، مؤثر و فوری» پرداخت شود؛ ولی جهان‌سوم با این نظر مخالف است و استدلال می‌کند که پرداخت غرامت براساس چنین فرمولی با این اصل که دولتها حاکمیت دائمی نسبت به

منابع طبیعی خود دارند، در تعارض است. در تصمیم سال ۱۹۶۷ مجمع عمومی سازمان ملل تحت عنوان «اعلامیه حاکمیت دائمی دولتها نسبت به منابع طبیعی» آمده است که «ملی کردن، مصادره یا استرداد» باید مبتنی بر نفع عمومی یا حفظ منافع ملی باشد و نیز باید طبق مقررات جاری دولتی که در اعمال حاکمیتش در راستای حقوق بین الملل، چنین اقداماتی می نماید، خسارت مناسب به دارنده مال ملی یا مصادره شده پرداخت گردد. «منشور سال ۱۹۷۴ حقوق و وظایف اقتصادی دولتها مقرر می دارد که هر دولت حق دارد مالکیت اموال خصوصی را ملی، مصادره یا مسترد نماید که در این صورت باید غرامت مناسب توسط دولتی که چنین اقداماتی کرده است - با عطف توجه به قوانین و مقررات ذیربط همان دولت و کلیه اوضاع و احوالی که آن دولت مقتضی بداند - پرداخت گردد. در حال حاضر، بحثهایی در مخالفت با ملی کردن وجود دارد، اما برداشت و تمایل عمومی به اندازه کافی روشن شده است: اولاً، حقوق سنتی مسئولیت دولتها در خصوص ملی کردن باید مورد تجدیدنظر قرار گیرد و چنین نیز خواهد شد؛ ثانیاً حق ملی کردن، همانطور که جهان سوّم از آن طرفداری می کند، بطور اصولی مورد تأیید و قبول واقع شده است.»^{۵۷} حق ملی کردن نه تنها یکی از وجوه حاکمیت اقتصادی دولتها است، بلکه همچنین بخش اساسی از خواسته های جهان سوّم در مورد نظام اقتصادی بین المللی نوین را نیز تشکیل می دهد.

جهان سوّم و اصل عدم تجاوز به تمامیت ارضی کشورها

۳۰. مطلب دیگر اینکه کشورهای جهان سوّم که اخیراً از قید استثماررها و مستقل شده اند، مخالفان طبیعی استعمارپیشین هستند، و موضعگیریهای آنها لزوماً آثاری بر اصول حقوق بین الملل سنتی در باب موضوع «سرزمین» داشته است. در حال حاضر، تقریباً تمام حقوقدانان

بین المللی موافقت دارند که اشغال و تصرف استعمارگران سرزمین دیگران غیرقانونی است. دولتهای جدید بر لزوم عدم تجاوز به سرزمینهای خود تأکید جدی دارند و «تمامیت ارضی» از جمله مسائل مهم آنها است. علاوه بر این مطلب، بخوبی بر همگان آشکار است که جهان سوم باعث شده تا اصلاحات اساسی در حقوق دریاها نیز ایجاد شود. مقررات سنتی فقط متضمن منافع قدرتهای دریائی بزرگ بود، یا بطوریکه کاستاندا می گوید، «قواعد سنتی نظام حقوقی دریاها از طرف قدرتهای بزرگ و برای اهداف خاص خود آنها وضع شده است، آن هم پیش از اینکه هیچ مسئله بزرگی در این زمینه رخ داده باشد و نیز پیش از پیدایش دولتهای جدیدی که امروزه اکثریت را دارا هستند.»^{۴۸}

فکر و پیشنهاد ۲۰۰ مایل مناطق اقتصادی و اصل خروج بستر دریاها و نیز خروج زیر اقیانوس و کف آن از صلاحیت داخلی کشورها و قلمداد کردن آنها به عنوان «میراثهای عمومی بشر»، هر دو، اول بار توسط کشورهای جهان سوم مطرح و ارائه گردید. اکنون این اصول، حمایتی تقریباً جهانی یافته و به جریان توسعه رشدیابنده حقوق دریاها، انگیزه و تحرک بیشتری خواهد بخشید.

۱۵

ژوئیه ۱۹۷۰

جهان سوم و عهدنامه های نابرابر انسانی

۳۱. نکته دیگر آنکه مبارزه کشورهای جهان سوم برای استقلال موجب شده است که این کشورها از ستمگری و استثمار و نیز تحمیل عهدنامه هائی که حقوق حاکمیت را نقض می کند، نفرت داشته باشند. عهدنامه های نابرابر، امروزه غیرقانونی بشمار می روند.^{۴۹} به دنبال فشارها و اقدامات کشورهای جهان سوم، کمیسیون حقوق بین الملل در گزارش خود راجع به پیش نویس مواد راجع به عهدنامه ها چنین نتیجه گیری کرده که «صرف پیش نویس مواد راجع به عهدنامه نمی تواند اعتبار عهدنامه های نابرابر، غیرمنصفانه یا غیرعادلانه را که در بسیاری از موارد

نتایج و پیامدهای سیستم استعماری هستند، تأیید و تصدیق کند.»^{۶۰} عهدنامه ۱۹۶۹ وین در مقدمه خود نیز بر اراده آزاد، حق برخورداری از تساوی و حق تعیین سرنوشت و نیز اصول حاکمیت، تساوی و استقلال دولتها تأکید فراوان دارد. بعلاوه خود عهدنامه مذکور نیز بویژه مقرر می‌دارد که عهدنامه‌ای که با تهدید یا استفاده از زور تهیه شده باشد، باطل است و «تغییرات اساسی در اوضاع و احوال» می‌تواند به عنوان دلیل فسخ عهدنامه مورد استناد قرار گیرد. تجربه کشورهای جدید این است که عهدنامه‌های نابرابر ابزاری بوده که قدرتهای استعماری بمنظور حفظ حکومت استعماری خود از آنها استفاده نموده‌اند. ابی‌سعابی که یک نویسنده آفریقائی است می‌گوید: «عهدنامه‌ها همیشه برای تطهیر و توجیه انقیاد و استثمار کشورهای کوچکتر و ضعیف‌تر مورد استفاده قرار گرفته است. مضافاً اینکه عهدنامه‌ها برای تحمیل حمایت بر کشورهای ضعیف و نیز برای بهره‌برداری از امتیازات اقتصادی از آنها بکار رفته است.»^{۶۱}

کشورهای جدید الاستقلال می‌خواهند از عهدنامه‌های نابرابری که هم‌اکنون وجود دارد، سلب اعتبار شود و هرگونه کوشش بعدی برای تحمیل عهدنامه بازور نیز صریحاً ممنوع گردد. این کشورها از اصل «لزوم وفای به عهد» حمایت می‌کنند، ولی ضمناً خواهان اجرای اصل «تغییر اوضاع و احوال» به صورت معقول آن نیز هستند. آنها صادقانه به مفاد عهدنامه‌های قانونی احترام می‌گذارند، اما تأکید می‌نمایند که دولتهای صاحب حاکمیت حق دارند که عهدنامه‌های نامعقول و غیرمتمعارف را مورد تجدیدنظر قرار دهند. مواضعی که جهان سوم اتخاذ کرده و فوقاً تشریح گردید، بدون تردید در نحوه تحول آتی حقوق معاهدات، تأثیر خود را خواهد گذاشت.

جهان سوم و حقوق درگیرهای نظامی

۳۲. علاوه بر موارد فوق، جهان سوم همکاریهای مهمی در مورد حقوق طولانی و جدی به استقلال دست یافته اند و بسیاری از آنها ناگزیر شده اند به مبارزه و عملیات نظامی و جنگهای آزادیبخش نیز دست یازند. مشروعیت جنگهای آزادیبخش عموماً مورد تصدیق قرار گرفته است و گروههای بسیاری از کسانی که در آنها درگیر بوده اند، مآلاً استحقاق حمایت کامل قانونی را یافته اند.^{۶۲}

دومین پروتکل از دو «پروتکل اضافی کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو» که از «کنفرانس دیپلماتیک ۱۹۷۷ ژنو در مورد تأیید مجدد و توسعه حقوق انسانی بین المللی قابل اجرا در درگیرهای نظامی و توسعه این حقوق» نشأت گرفته بود، بر اساس مبانی و روح همین حمایت قانونی تهیه و تنظیم شده بود. در این عهدنامه مقرر شده که مشروعیت عملیات چریکی - یکی از مشخصات ویژه جنگهای آزادیبخش ملی - از ضمانت اجرای بین المللی برخوردار است. مواد دیگر در کنوانسیون ژنو ۱۹۴۹ و دو پروتکل ۱۹۷۷، همگی مشروعیت عملیات چریکی را تصدیق و تأیید کرده است. در اثر اقدامات و پیگیریهای جهان سوم جنبه های بسیار دیگری از حقوق راجع به درگیرهای نظامی نیز توسعه یافته است که مفاد دو پروتکل ۱۹۷۷ آن را تأیید می نماید.

جهان سوم و حل و فصل اختلافات بین المللی

۳۳. بسیاری از حقوقدانان بین المللی دنیای غرب مسائلی را در مورد موضع منفی که کشورهای جهان سوم در باب حل و فصل قضائی اختلافات بین المللی دارند، مطرح نموده اند. این درست است که کشورهای

جهان‌سوم علاقه‌ای ندارند که اختلافات خود را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع نمایند و عقیده دارند که مفهوم صلاحیت اجباری این دیوان غیرقابل قبول است، اما در مورد علت این عقیده در جهان‌سوم باید به مسئله سنن و آداب فرهنگی آنها نیز توجه کرد. کوئسی ریت در تحقیق خود راجع به اینکه کشورهای آسیائی - افریقائی جدید چگونه بر حقوق بین‌الملل تأثیر گذاشته‌اند، اینگونه نظر داده است: کشورهای جهان‌سوم ترجیح می‌دهند که اختلافات داخلی آنها از طریق مذاکره، میانجیگری و سازش حل و فصل گردد و علاقه‌ای به حل و فصل آنها توسط محاکم ندارند. حضور و وجود این قبیل سنن و تمایلات ملی در سطح بین‌المللی، حکایت از این دارد که کشورهای آسیائی به مذاکره یا سازش در حل و فصل اختلافاتشان بیش از رسیدگی قضائی و اجرای حقوق بین‌الملل موجود، تمایل و گرایش دارند.^{۶۳}

البته این بدان معنی نیست که کشورهای جهان‌سوم حل و فصل اختلافات از طریق قضائی را بطور کلی رد می‌کنند. در واقع، بسیاری از دعاوی که توسط دیوان بین‌المللی دادگستری مورد بررسی و حکم قرار گرفته است، یا وسیله کشورهای جهان‌سوم طرح شده و یا کشورهای مذکور در آنها درگیر بوده‌اند و حتی دعاوئی وجود داشته که منحصراً مربوط به جهان‌سوم بوده است. امکان اینکه کشورهای جهان‌سوم اختلافات بین‌المللی را جهت حل و فصل به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع و تقدیم نمایند، نباید یکسره انکار شود. مع الوصف، کسی هم منکر این نکته مهمتر - بهتر است بگوئیم این مهمترین نکته قطعی و مسلم - نیست که کشورهای مذکور در حقیقت نسبت به دیوان یاد شده مظنون و بدگمان شده‌اند و برای آن، اعتبار کمی قائلند. این مسئله صرفاً یک مشکل یا نوعی میراث فرهنگی در کشورهای جهان‌سوم نیست، بلکه نکته مهمتر وجود این احساس است که هم دیوان بین‌المللی دادگستری و هم سلف آن یعنی دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری، همیشه از جانب نهادهای حقوقی غربی اداره شده و اکنون نیز می‌شود. اینکه ترکیب دیوان مذکور چگونه باشد یا قانون ماهوی و شکلی که در دعاوی

مطروحه اعمال می‌کند کدام باشد، اثری ندارد و چنین برداشت آمیخته به بدگمانی از آن اجتناب‌ناپذیر و قطعی است. مثلاً ترکیب دیوان را در نظر بگیرید: علی‌رغم اساننامه دیوان که مقرر می‌دارد قضات منتخب و عضو دیوان باید نمایانگر «انواع مختلف تمدن‌ها» و نیز «سیستم‌های حقوقی اصلی جهان» باشند، ولی قضات اروپائی و امریکای شمالی در دیوان همیشه در اکثریت بوده‌اند. حتی قبل از اینکه دعوی افریقای جنوب غربی تمام شود، مردم دیوان بین‌المللی دادگستری را «دادگاه اروپای غربی» محسوب می‌کردند. پس از صدور رأی در دعوی مذکور، دیگر چه کسی می‌تواند الیاس را سرزنش کند که چرا می‌گوید دیوان عامداً و قاطعاً استعمار و امپریالیسم در افریقای جنوبی را مورد حمایت و دفاع قرار داده است؟^{۶۴} حتی حقوقدانان بین‌المللی دنیای غرب هم احساس می‌کنند که دیگر چاره‌ای ندارند جز اینکه بپذیرند «دیوان بین‌المللی دادگستری را در این مقطع از تحولش، بحق می‌توان دیوان دادگستری اروپای غربی نامید.»^{۶۵} در واقع، دیوان قابلیت و صلاحیت انجام وظیفه‌ای را که منشور ملل متحد به عهده آن گذاشته بود، نیافت؛ یعنی نتوانست «یک ارگان قضائی اصلی» سازمان ملل باشد.^{۶۶} مادام که اصلاحات مقتضی در دیوان صورت نگرفته، مشکل بتوان تصور کرد که قادر است نقش اصلی خود را ایفا نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

III

نتیجه

۳۴. به محض اینکه کشورهای بوجود می‌آیند، ناگزیر باید روابط متقابلی بین ایشان برقرار گردد، یعنی روابط بین‌الملل. از طرفی در متن روابط بین‌المللی، لازم است که اصول و قواعد لازم‌الاجرائی وجود داشته باشد، یعنی حقوق بین‌الملل. به موازات توسعه تماس‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تکنولوژیک بین کشورها، روابط بین‌المللی نیز رشد

می‌یابد و پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند. برای حقوق بین‌الملل غیرممکن است که همپای این تحول و رشد، توسعه نیابد و تغییر نکند. جامعه بین‌المللی، جامعه‌ای پویا است؛ بنابراین حقوق بین‌الملل نیز باید پویا و همواره در حال دگرگونی باشد. پیدایش کشورهای جدید و نیز ایجاد جهان‌سوم در روابط بین‌المللی معاصر، حوادثی محوری و اساسی بوده‌اند. جهان‌سوم جایگاه مناسب خود را در روابط بین‌المللی یافته و مواضعی که در مورد مسائل حقوق بین‌الملل اتخاذ کرده است، آثار خود را در تحولات آتی حقوق بین‌الملل گذارده است. علاوه بر این، بدیهی است که جهان‌سوم همواره مشارکت و همکاری قابل توجهی نیز در حقوق بین‌الملل معاصر داشته است.

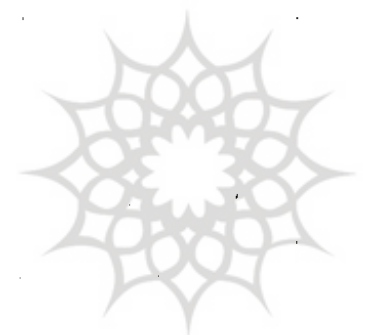
موضوعات و سرفصلهای روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل، نکات مهمی است که توجه پژوهندگان حقوق بین‌الملل را به خود جلب کرده است. بسیاری در این زمینه مقالات و کتابهایی نوشته‌اند. محققان حقوقدان از جهان‌سوم نیز کتابهای اساسی در باب نظرگاه جهان‌سوم در مورد حقوق بین‌الملل تألیف نموده‌اند.^{۶۷} مضافاً اینکه بسیاری از مؤلفان غربی در کتابهای خود کوشش کرده‌اند مواضع جهان‌سوم را تبیین و تشریح نمایند.^{۶۸} اکنون نمی‌توان جزئیات این مطلب را بیان کرد، ولی در آینده تأثیرات مواضع و برخوردهای جهان‌سوم نسبت به حقوق بین‌الملل، همچنان توسعه و تعمیق خواهد یافت و جهان‌سوم نقش همکاری و مشارکت خود در حقوق بین‌الملل را بیشتر و متمرکزتر انجام خواهد داد. یک نکته مسلم است: پیدایش انفجارگونه کشورهای جدید و نیز جهان‌سوم، در حقوق بین‌الملل روحی دمیده که موجب شده در بسیاری از زمینه‌های اساسی آن دگرگونی و تحول شروع شود. اکنون بجاست که پژوهندگان حقوق بین‌الملل به این دگرگونی و تحول، اعتنا و توجه کافی بنمایند.

Notes

1. E. McWhinney, *Conflict and Compromise: International Law and World Order in a Revolutionary Age* (The Netherlands: Sijthoff & Noordhoff, 1981), at p. 13.
2. *Ibid.*, at pp. 14-16.
3. T.O. Elias, *Africa and the Development of International Law* (Leiden: Sijthoff, 1972), at p. v.
4. W. Ticya, 'Trends in Contemporary International Law,' (in Chinese) *Journal of Peking University (Social Sciences)*, no. 2 (1980), 17-27.
5. R.P. Anand, *New States and International Law* (Delhi: Vikas, 1972), at p. 1.
6. O.J. Lissitzyn, *International Law Today and Tomorrow* (New York: Oceana, 1965), at p. 102.
7. Quoted in an article of the Editorial Board of Renmin Ribao (People's Daily), entitled 'Mao Theory on the Division of Three Worlds is an Important Contribution to Marxism-Leninism,' (in Chinese), *Xing hua Monthly*, no. 11 (1971), 2.
8. J.L. Kunz, 'La crise et les transformations du droit des gens,' *Recueil des Cours*, II (1955), 9-10.
9. B.V.A. Roling, *International Law in an Expanded World* (1960), at p. 7.
10. Note 3 above, at p. 9.
11. Note 9 above, at p. 9.
12. L. Henkin, *How Nations Behave: Law and Foreign Policy*, 2nd ed., (New York: Columbia Un. Press, 1979), at pp. 119-121.
13. See Chou Geng-shen, *International Law*, (in Chinese), vol. 1, (1981), at pp. 58-70.
14. Quoted in Roling, note 9 above, at p. 72.
15. Note 12 above, at p. 121.
16. H.A. Smith, *The Crisis in International Law* (1947), at pp. 1-32.
17. Note 8 above, at pp. 77-82.
18. See Chou Geng-sheng, *Trends in Modern Anglo-American Thought on International Law* (in Chinese), (1963), at pp. 8-9.
19. P.C. Jessup, 'Diversity and Uniformity in the Law of Nations,' *American Journal of International Law*, 58 (1964), 343.
20. C.W. Jenks, *The Common Law of Mankind* (London: Stevens, 1958), at p. 121.
21. T.O. Elias, *Africa and the Development of International Law* (Leiden: Sijthoff, 1972), at p. 86.
22. R.P. Anand, *New States and International Law* (Delhi: Vikas, 1972), at p. 7.
23. Note 20 above, at pp. 81-121.
24. C.E. Black, 'Challenge to an Evolving Legal Order,' in: *The Future of the International Legal Order*, R.A. Falk & C.E. Black (eds.), vol. 1 (Princeton: Princeton Un. Press, 1969), at p. 29.
25. B.V.A. Roling, *International Law in an Expanded World* (1960), at p. xv.
26. H. Szegö-Bokor, *New States and International Law* (Budapest, Akadémiai Kiadó, 1970), at p. 53.
27. J.L. Brierly, *The Law of Nations*, 6th ed. by Sir Humphrey Waldock (Oxford: Clarendon, 1963), at p. 43.
28. R.Y. Jennings, 'The Progress of International Law,' *British Yearbook of International Law*, 34 (1958), 350.
29. Note 22 above, at p. 62.

30. J.J.G. Syatauw, *Some Newly Independent Asian States and the Development of International Law* (The Hague: Martinus Nijhoff, 1961), at pp. 230-231.
31. O.J. Lissitzyn, *International Law Today and Tomorrow* (New York: Oceana, 1965), at pp. 72-73.
32. J.N. Hazard, in: *Proceedings of the American Society of International Law* (1962), 79.
33. O.J. Lissitzyn, 'International law in a Divided World,' *International Conciliation* (March 1963), 54-55.
34. E. McWhinney, 'The 'New' Countries and the 'New' International Law,' *American Journal of International Law*, 60 (1966), 29.
35. L. Henkin, *How Nations Behave: Law and Foreign Policy*, 2nd ed., (New York: Columbia Un. Press, 1979), at p. 122.
36. Judge R. Pal, 'The Future Role of the International Law Commission in the Changing World,' *United Nations Review*, vol. 9 (Sept. 1962), 31.
37. I. Delupis, *International Law and the Independent States* (New York: Crane, Russet & Co., 1974), at pp. 13-14.
38. M. Virally, 'Droit international et la décolonisation dans l'ONU,' *Annuaire française de droit international* (1963), 540-541.
39. Note 35 above, at p. 121.
40. J. Crawford, *The Creation of States in International Law* (Oxford: Clarendon, 1979), at p. 85.
41. A/Ac.125/L.53/Add.3, 9.
42. *Reports of the International Court of Justice*, (1971), 6-31.
43. *Ibid.*, 121-122.
44. Note 40 above, at pp. 101-102.
45. Fatouros, 'The Participation of 'New' States in Future International Legal Order,' in: *The Future of the International Legal Order*, R.A. Falk & C.E. Black (eds.), vol. 1 (Princeton: Princeton Un. Press, 1969), at pp. 364-368.
46. E. McWhinney, 'The 'New' Countries and the 'New' International Law,' *American Journal of International Law*, 60 (1966), 2.
47. *Xinghua Monthly* (in Chinese), no. 5, (1955), 24.
48. *Collection of Documents on Foreign Relations of People's Republic of China*, vol. 4, 259.
49. W. Teyia, 'Trends in Contemporary International Law,' (in Chinese) *Journal of Peking University* (Social Sciences), no. 2 (1980), 19.
50. E. Petersmann, 'The New International Economic Order: Principles, Politics and International Law,' in: *The International Law and Policy of Human Welfare*, R. St. J. Macdonald, D. Johnston & G. Morris (eds.) (The Netherlands: Sijthoff & Noordhoff, 1978), at p. 457 ff.
51. J. Hazard, 'Editorial Comment: New Personalities to Create New Law,' *American Journal of International Law*, 58 (1964), 952.
52. United Nations, *The Work of the International Law Commission*, 3rd ed. (1980), 304-305.
53. F. Okoye, *International Law and the New African States* (London: Sweet & Maxwell, 1972), at p. 50.
54. P. Nervo, *Yearbook of the International Law Commission*, vol. 1 (1957), 155.
55. Jorge Castañeda, 'Underdeveloped Nations and the Development of International Law,' *International Organization*, vol. 15 (1961), 38-48.
56. P.C. Jessup, *A Modern Law of Nations*, (New York: Macmillan, 1948), at p. 96.
57. Note 45 above, at p. 364.
58. Jorge Castañeda, in *Official Records: United Nations Conferences on the Law of the Sea*, vol. 5 (1958), 48.
59. I. Detter, 'The Problem of Unequal Treaties,' *International and Comparative Law Quarterly*, vol. 15 (Oct. 1966), 1071.
60. Quoted in R.P. Anand, *New States and International Law* (Delhi: Vikas, 1972), 60.

61. G.M. Abi-Saabi, 'The Newly Independent States and the Rules of International Law,' *Howard Law Journal*, vol. 8 (1962), 168.
62. G.M. Abi-Saabi, 'War of National Liberation and Laws of War,' *Yearbook of International Studies* (1972), 93-117.
63. Q. Wright, 'The Impact of Afro-Asian States on International Law,' *Reports on Foreign Policy* (New Delhi, 1958), 38.
64. T.O. Elias, *Africa and the Development of International Law* (Leiden: Sijthoff, 1972), at p. 203.
65. B. Flemming, 'South West Africa Cases,' *Canadian Yearbook of International Law*, vol. V, (1967), 251.
66. C.W. Jenks, *Law in the World Community* (London: Longmans, 1967), at p. 57.
67. E.g., R.C. Hingorani, *Modern International Law* (New York: Oceana, 1979).
68. E.g., M.B. Akehurst, *A Modern Introduction to International Law* (London: George Allen & Unwin, 1977).



پښتونستان ګاونډي علوم او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انساني